

نفوذ فرهنگ غرب در فرهنگ شرق

مصاحبه با حجت الاسلام دکتر احمد رهدار

عضویت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع)

سؤال شما مربوط به جهان و عالمی است که از دل متدولوژی پژوهشی جریان استشراق، بیرون آمده است؛ جریان شرق شناسی که قدمت چند قرنی دارد و در دوره جدید خود از قرن ۱۰ میلادی تا به امروز، سه دوره را پشت سر گذاشته است. در تحقیقات شرق شناسی، جهان به دو نیمکره شرق و غرب تقسیم می شود که غرب، اصیل و شرق، غیراصیل پنداشته می شود و غرب به حکم اصیل بودن، مجاز است تا در شرق غیراصیل، تصرف پیدا کند که این اتفاق نیز رخ داده است. خروجی عملی این موضوع، جریان استعمار در عالم شرقی است که حداقل، پهنه دو قرنی از قرن ۱۸ و ۱۹ شامل می شود. واقعیت این است که این صورت بندی و اقدام از قرن ۲۰ به این طرف، به چالش نظری و عملی کشیده شده است. چالش عملی این صورت بندی در گام های اولیه، مقداری مقدر بر چالش نظری است. به نظر می رسد نخستین چالش عملی این صورت بندی، در نیمه اول قرن ۲۰ با بروز دو جنگ جهانی اول و دوم صورت گرفت.

همان طور که در جریان هستید، امروزه شاهدیم که فرهنگ غرب، فرهنگ شرق را احاطه کرده، به گونه ای که ادوارد لوئیس در کتاب برخورد تمدن ها، در باب فرهنگ تمدن ها اشاره می کند که فرهنگ شرق، غنی تر و دارای قدمت بیشتری است اما امروزه توسط فرهنگ غرب، مورد استحاله قرار گرفته است. مؤلفه های فرهنگ غرب از جمله سرمایه داری در درون مایه جوامع و خانواده ها، نفوذ پیدا کرده و فرهنگ شهرت یا همان فرهنگ دیده شدن، برون مایه فردی و جمعی قرار گرفته است. حال سؤال نخست ما از جنابعالی، این است که غرب با استفاده از چه ابزاری، توانسته فرهنگ شرق را تضعیف کند؟

صورت بندی جهان امروز در ذیل دوگانه غرب و شرق صورت نمی گیرد؛ لذا هرگونه پرسشی که این صورت بندی را مفروض می کند، مورد انحراف است. اگر دوگانه ای که جهان امروز را صورت بندی می کرد، در کلان ترین سطح و وجه خود، دوگانه شرق و غرب بود، سؤال شما را موجه می دانستم.

انسان غربی که تقریباً بیش از دو قرن قبل از این، خود را صورت‌بندی نظری کرده و توضیح داده بود، همچنین، وجه برتری و عقلانی خود را توصیف کرده بود، منطقی‌اً انتظار نداشت تا زمانی که همه ابزارها در اختیارش است (پایان قرن ۱۹)، ۲۰۰ سال از دوران استعمار می‌گذرد و کل جهان، عرصه جولان غرب است و درست در لحظه‌ای که غرب، در اوج قرار گرفت، نیمه اول قرن ۲۰ را به لجن کشید و خروجی جنگ جهانی اول و دوم، حدود ۸۰ میلیون کشته و چند صد میلیون زخمی و میلیاردها دلار خسارت بود، به گونه‌ای که ابتدا، خود انسان غربی متحیر شد. نخستین پیامد این تحیر عملی (بن بست عملیاتی)، اتفاق نظری در دنیای غرب بود که یک چالش معرفتی را بر سر تحقیقات و معرفت‌شناسی شرق با ظهور پست‌مدرنیسم ایجاد کرد. پست‌مدرنیسم، یک نهی بزرگ به همه مطلق‌های مدرنیته است؛ به نظر همه مطلق‌ها، ابرروایت‌ها و نظام‌های ارزشی مدرنیته را سلب کرد، در حالتی که خود، موجد هیچ عالم‌ایجابی و اثباتی نبود؛ یعنی جهانی که ممیزها و

ویژگی‌های اصلی آن، سلب نفع وضع گذشته شد. چالش معرفتی که پست‌مدرنیته در برابر معرفت‌شناسی شرق‌شناسی ایجاد کرد، این بود که برخلاف معرفت‌شناسی شرق‌شناسی باشد که عالم را به دو نیمکره شرقی و غربی تقسیم می‌کرد. پست‌مدرنیته، کره زمین را مانند یک توپ ۴۰ تکه، پاره‌پاره کرد و بعد هم به صورت اندیشه‌ای، بیان کرد که هیچ پاره‌ای در مقایسه با پاره دیگر، وجه برتری ندارد و هر پاره را که جدا کنید، توپ از بین می‌رود. البته بیش از این، ادعا کرد که علاوه بر این که تمام این بخش‌ها اصیل هستند، میان این بخش‌ها نیز ارث و میراثی برقرار نیست و نمی‌توان ارزش‌های یک تکه را به تکه دیگر برد و مفهومی به نام زیست‌بوم را مطرح کرد که همه فرهنگ‌ها در زیست‌بوم خودشان اصیل هستند و چیزی به نام غیر اصیل نداریم که این امر، چالشی بسیار جدی بود. زمانی که جلوتر می‌آییم، یک عمل بزرگ در جهان ظهور پیدا می‌کند که آن هم به یک معرفت‌شناسی

جدید منتج می‌شود که چالشی را ایجاد می‌کند، آن هم چالش جهانی شدن است. در واقع، یک انقلاب سایبری سایورنتیک به وجود آمد که این انقلاب به وصل کردن تکه‌های مختلف جهان به خود شتاب داد، به گونه‌ای که از یک جایی به بعد، جهان احساس کرد که یک تکه متصل به هم شده است. از دل این اتفاق عملی، یک معرفت‌شناسی به نام معرفت‌شناسی جهانی شدن تولید شد که این معرفت‌شناسی جهانی شدن، معرفت‌شناسی شرق‌شناسی را به چالش کشید. معرفت‌شناسی شرق‌شناسی گفته بود که جهان دوتکه، اصیل و غیر اصیل است. جهانی شدن، ادعا دارد خطی که شرق‌شناسی کشیده بود، اصلاً وجود ندارد که نام آن را غیر اصیل بگذارد و هرچه وجود دارد، غرب است و اصلاً دیگر شرقی وجود ندارد. بنده نیز قصد دارم تا چالش‌های سومی از جنس چالش‌های معرفت‌شناسی شرقی، مطرح کنم که آن، ایده‌ای از یک جمله کوتاه شهید آوینی است؛ جهان در سیطره حقیقت بوده و انقلاب



دزدها صرف باز کردن گاوصندوق می‌کنند، اگر صرف کار ایجابی مثبت می‌کردند، کولاک می‌کردند، و همه دزدها، تقریباً نابغه هستند، چون این گاوصندوق‌ها را آدم‌های عادی طراحی نکرده و ساده نیز نیستند. در فضای داخلی می‌گویم، اندازه‌ای که شما وقت گذاشتید برای رصد، فهم و تبیین کاستی‌های این نظام، اگر کسری از آن وقت را بردستاوردهای این نظام می‌گذاشتید، الآن نشاط نظام بیشتر بود. شما تمام وقت خود را صرف ایرادات نظام کردید. خوب است در مواجهه با غرب، حس‌گرهایمان را فعال کنیم که ضربه نخوریم، اما نباید

کتاب درباره غروب غرب و افول سکولاریسم، نوشته شده و برخی از این کتاب‌ها، ترجمه شده است. افرادی مانند پیتر برگ - که یکی از این نظریه‌پردازان است - مثال‌های جالبی را مطرح کرده و می‌گویند که غرب، به نوعی با از میدان به در کردن دین، غرب شد و در دوران غرب جدید در وجه معرفتی و کارکردی، به انکار گرفته شد و غرب جدید ادعا داشت، به دلیل این نظریه درباره دین غرب شدم. در کل دنیای غرب و حتی بالاتر از آن، در کل جهان، چرا این اتفاق افتاده است؟ یک زمانی آقای قرائتی در تلویزیون می‌گفتند، وقتی که

اسلامی، منبع پمپاژ این حقیقت است. من، احساس می‌کنم که ظهور پست مدرنیسم و جهانی شدن انقلاب اسلامی، چالش معرفتی بر سر راه شرق‌شناسی ایجاد کرد و آن چالش نیز دقیقاً برعکس چالش جهانی شدن است. غرب در حال حاضر، هیچ‌کدام از نظریاتی را که قرن‌ها به آن‌ها پرداخته بود، قبول ندارد و وضع الآن او مانند یک کتری آب جوش است که آتش دارد می‌جوشد و یک سیالیت محض است، یعنی هیچ ثباتی نیست که بتوان به آن اشاره کرد. کتاب غروب غرب از اشپینگلر؛ در همین ده سال اخیر، ده‌ها

در میدان آن‌ها بازی کنیم و نباید تکرار کنیم که داریم در فرهنگشان حذف می‌شویم. ما زمانی باید این حرف را بزنیم که تمام مسیرهای نفوذ و تصرف خودمان را در فرهنگ غرب، به تفصیل بیان کرده باشیم. باید حواسمان باشد که دشمن بیکار نیست، منافذ فرهنگ را ما پیدا کرده است و مجموعه‌ای از ابزارها و شیوه‌ها را در دست دارد. شما فرض کنید که من بگویم، آمریکا و غرب با ابزارهایش در فرهنگ ما، نفوذ کرده است، نتیجه آن برای مخاطبی که در کل، غرب پژوه نیست، چه می‌شود؟ نتیجه آن، یأس و انفعال است و این می‌شود که ما، سر تا پا ایراد هستیم و آمریکا، تمام ایرادات ما را فتح کرده است و شما از این فرد، دیگر نمی‌توانید ظرفیتی برای پروژه خود استخراج کنید. شما قبل از این‌که به این افراد، کدها را بدهید که از کجا ضربه خورده است، اول باید داشته‌های همین فرد را به رخش بکشید. باید داشته‌هایش را به او نشان بدهید و بگویید که تو ضعیف نیستی و در متن دنیایی هستی که با تمام قدرتش، آمده بود تا ما را نابود

کند، پس ما انقلاب کردیم. تمام قدرت رسانه‌ای‌شان را در چهار دهه، خرج می‌کنند و علاوه بر اینکه این رؤیا بعد از چهار دهه محقق نشده، شواهدی موجود است که عکس آن نیز نتیجه داده و ما باید این‌ها را تبیین کنیم.

چرا انسانی که در کشورهای شرقی مانند چین و کره جنوبی زندگی می‌کند، اسیر بلوک بندی جهان شد؟ چرا مانند انقلاب اسلامی، فرهنگ و هویت وجودی خودشان را اولویت قرار ندادند؟ ضعف فرهنگ آن‌ها، چه بود که باعث شد تا اسیر این بلوک بندی شوند و غرب با استفاده از چه ابزارهایی، توانست این کشورها را به سیطره خودش دربیآورد؟

مثالی را با طرح یک سؤال مطرح کنم؛ اینکه در جامعه اسلامی و مسلمانان تحت حکومت امام علی (ع)، معاویه کمی بعد از شهادت امام، توانست فائق آید، آیا ضعف مدیریت امام علی (ع) بود یا مشکل، چیز دیگری بود؟ این را از به این دلیل مطرح می‌کنم که ممکن است، فرهنگ شرقی به واقع هیچ وضعی نداشته

باشد و یک اتفاقی بیرون از این فرهنگ، در حال رخ دادن باشد که بر روی این فرهنگ، تأثیر منفی می‌گذارد. اتفاقی در بیرون از حکومت امام علی (ع) می‌افتد که آن، حیل‌گری معاویه است و بر روی جامعه علوی تأثیر می‌گذارد. به نظر من، یکی از ابزارهایی که غرب، توانست با آن عالم شرق را تحت سیطره خود قرار دهد، قلدری آن بود. یک وقتی شما به دادگاه می‌روید، شاکی هستید و طرف شما، فردی بی‌تقوا است که به تعبیر داستایوسکی، «وقتی خدا نباشد، همه چیز جایز است» و دهانش که باز می‌شود، همه اتهامات را به شما نسبت می‌دهد و شما با علم به این‌که اتهاماتش دروغ است و به دلیل این‌که تقوا دارید، حتی نمی‌توانید مقابله به مثل کنید و قاعده‌ای به نام عدالت دارید که ظلم او باعث نشود، شما از مسیر خارج شوید. گاهی اوقات، بنده معتقدم که دنیای غرب، دنیای لات گونه‌ای است؛ تصور کنید در محله شما، چاقوکشی است که با این کار، فرد امتیازاتی می‌گیرد و در آخر نیز یک عده



نگاه کند. به نظر بنده، دنیای شرق امروزی، زیادی دارد به خودش نگاه می‌کند و نسبت به خودش، خودآگاه شده است و البته زمان می‌برد که غرب قلدر را کلاً کنار بگذارد و این زمان بردن، اقتضای تمدن است. تمدن‌ها هم‌چنان که دیرزا هستند، دیرپا هم هستند؛ تمدن‌ها زود به وجود نمی‌آیند، اما وقتی هم به وجود آیند، زود از بین نمی‌روند. چیزی که مشخص است، تمدن غرب از قرن ۲۰ در سراسرایی قرار گرفته و هرچه زمان می‌گذرد، شتاب این سقوط بیشتر می‌شود. اگر بخواهم یک پاسخ جاوید بدهم که چه اتفاقی در عالم

دنیای شرق شاید در ابتدا در برابر چکمه‌های غرب، بی‌تدبیری کرده تا جلوی آن را بگیرد، اما از یک جایی به بعد، این قدرت زور آورده و از یک جایی به بعد، او را هژمون کرده است. از قرن ۲۰ به این طرف که جنبش‌های استقلال طلبانه در اعتراض به غرب صورت گرفت، شرق با جنبش بازگشت به خویشتن، خود را احیا نمود و فرصت پیدا کرد که به خودش نگاه کند. این فرصت برای شرق، مسبوق به تردید او به مطلق‌های عالم غرب است؛ اگر انسان شرقی در سده اخیر به مطلق غرب شک نمی‌کرد، فرصت پیدا نمی‌کرد تا به خودش

جوان را به دور خود جمع می‌کند. نمی‌گوییم که در این یازگیری، بی‌تدبیری اهل محل سهمی ندارد، اما واقعیت این است که صدای این چاقو، همیشه بلندتر است. به الآن غرب نگاه نکنید که ادعای آدم خوب‌ها را دارد، غرب، چندین قرن دزدیده است؛ ادعا و خودپرستی امروز غرب، معلول دزدی و غارت دیروزش است و هیچ چیزی در این فرهنگ غربی نیست که شما بخواهید به رخ بکشید و کاملاً توخالی است، هم‌چنان که در فرهنگ یک خانواده دزد، هیچ چیزی به غیر از دزدی نیست.

شرق افتاد که غرب، توانست سیطره پیدا کند، باید بگویم، هر پاسخی بدهیم، یک پرسش پیشینه دارد؛ به عنوان مثال، می‌گویید راز عقب ماندگی ما این است که غارت زده هستیم و به ما ظلم کردند. یک پرسش پیشینی وجود دارد که وضع موجود شما، چه بود که یک کشوری آمد و ظلم کرد؟ یک زمانی وضع موجود کشوری، به گونه‌ای است که اگر هم کسی بخواهد ظلم کند، نمی‌تواند. یک زمانی شما به خیابان می‌روید و اگر یک پیرمرد هم بخواهد به شما ظلم کند، نمی‌تواند. احتمالاً در دوره‌ای که غرب آمده و سیطره پیدا کرده، وضع موجود شرق، قوی نبوده است. منظور ما از وضع تاریخی فقط بخش فیزیکی و سخت نیست، بلکه منظور، اعم از این است. یک زمانی وضع از لحاظ روحی است و یک قومی با تاریخش بیگانه است، حال، حتی اگر وضع اقتصادی‌اش نیز خوب باشد، این قوم به شدت شکننده است. در حال حاضر، اوضاع عربی خلیج فارس، وضع مالی خوبی دارند و نظام‌های سیاسی‌شان نیز به دلیل همین

وضع اقتصادی، رضایت نسبی بالایی را حتی برای مهاجران دارد، اما این قوم، بی‌تاریخ است و از بالا تا پایین، به تاریخشان تعلق ندارند و به شدت در معرض مصادره و مستعمره شدن قرار دارد، درست مانند فردی که شناسنامه ندارد و نمی‌داند که پدرش، چه کسی است، پس این فرد به شدت مستعد است، اولین فردی که بگوید، من پدرت هستم، او را بپذیرد. کشورهایی که با تاریخشان بیگانه می‌شوند (به اصطلاح بدون تاریخ می‌شوند)، کشورهایی هستند که بیشترین استعداد را برای مستعمره شدن دارند. شما وقتی که نسبت به تاریختان بی‌تعلق باشید، در معرض گرفتاری در خلأ هویت تاریخی و به نوعی گرفتار بحران هویتی می‌شوید که یکی از راه‌حل‌های این بحران شما وابستگی می‌شود. احتمالاً شرق مانند چین، هند و ژاپن (کشورهای شرق غیر اسلامی) در بازه تاریخی که غرب در حال غرب شدن بوده، یعنی اواخر قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸، گرفتار چنین مشکل بی‌تاریخی و بی‌فرهنگی بوده است.

شهید آوینی مقاله‌ای به نام **راز سرزمین آفتاب**، در کتاب **فردایی دیگر** دارد که این مقاله، نقد نظریه توسعه مرحوم هاشمی است که اصطلاح ژاپن اسلامی را برای رؤیای توسعه ایران، به کار برد. شهید آوینی در مقاله خود، تبیینی دارد که چرا ژاپن غربی شد؟ هاشمی معتقد است که ژاپن، ژاپن ماند و درحالی‌که رشد کرد، غربی نشد. ایشان، به ویژگی‌های درونی و ذاتی دینی می‌پردازد که فرهنگ و ارزش جامعه ژاپنی را تأمین می‌کند. دین شینتو یک ویژگی‌هایی دارد که به شما اجازه می‌دهد، به نامش از خودش دست بردارید، اما اسلام این اجازه را به ما نمی‌دهد، لذا خود اسلام برای ارتداد، حکم صادر نمی‌کند. مواردی در ذات دین شینتو وجود دارد که آن را با ساحت تجدد یکسان می‌کند، مانند عدم انضباط در شریعت؛ شریعت به معنای فقهی، نه مجموعه نظام رفتاری که از دل این دین بیرون می‌آید. در جهان اسلام، میدان‌ها انضباطی پیدا کرده است و به همین دلیل، اسلام در مواجهه با غرب، سریع درگیر می‌شود. می‌توان به زبان

امروزی نیز سخن گفت که مثلاً غرب از طریق حوزه نرم، ابتدا توانسته خود را غالب کند؛ پس نتیجه می‌گیریم که سهم علوم انسانی در غرب کردن غرب، مهم‌تر از علوم فنی بوده و ممکن است بگوییم، الگوهای نرم نیز پشتیبان الگوهای سخت هستند. موضوع الگوی سخت، این نبوده که به تدریج، اثر کند و آن زمان، در دستش اسلحه بوده و دست شما، خالی بوده است. می‌توان گفت که جنگ نرم، یکی از رویکردهای غرب برای تصرف شرق است. این، در خصوص فرهنگ غربی و شرقی است.

سؤالی در اینجا به وجود می‌آید که پس از این که شرق نسبت به تاریخ خویش، خودآگاه شد، چرا خود را هم‌افزا نکرد؟ فرهنگ‌های شرقی تقریباً روح مشترک دارند، پس چرا این قرابت‌ها، هم‌افزا نشده است؟ چه چیزی مانع این بوده است که به هم برسند؟ می‌توان با یک ادبیات سیاسی، این موضوع را ذیل یک توطئه بزرگ بیان کرد و این‌گونه ادعا نمود که مثلاً انگلستان و سرویس‌هایشان، اجازه نمی‌دهند که ما هم‌افزا شویم. امروزه، وقتی

ما جریان‌های مخالف غرب را مطالعه می‌کنیم، بیشتر روشمان، روش مطالعه است و مسبوق به یک عقیده و انگیزه نیست، اما وقتی شما در مورد کلام و علم امام پژوهش می‌کنید، از قبل یکسری قواعد عام وجود دارد که بر روی شکل‌گیری فهم شما سایه می‌اندازد. دنیای شرق، در حالی که به تبع انقلاب اسلامی، توجهی پیدا کرده است که غرب، مطلق نیست اما در عین حال، به این اندازه نیز همت نکرده است که خود را بشناسد. دنیای غرب نیز تمام ابزار خود را به کار می‌گیرد تا از دل خیابان انقلاب ما، یک تئوری خاصی بیرون بیاید که تفسیری از یک نظریه غربی باشد و تئوری‌های ما را از بین ببرد.

همان‌طور که رهبر معظم انقلاب بارها فرموده‌اند که ما، تنها انقلابی هستیم که هنوز بعد از ۴۰ سال، آرمان‌هایمان را حفظ کرده‌ایم. اسلام و فرهنگ اسلامی، چه برتری و ملاک‌هایی نسبت به فرهنگ شرق داشت که مانع از تسلط فرهنگ غرب بر خود شد، به گونه‌ای که همچنان بر سر آرمان‌هایش مانده است؟

یک زمانی آقای حامد الگار به ایران آمده بود که رئیس دانشگاه ادیان آقای نواب از بنده دعوت کرد تا بیایم و می‌دانست که یکی از کتاب‌های ایشان را نقد کرده‌ام. آقای الگار از آقای نواب پرسید که در دانشگاه ادیان، چه کار می‌کنیم؟ ایشان گفت که ما در اینجا، ادیان مختلف را درس می‌دهیم و تلاش می‌کنیم تا از میان خودشان نیز افرادی بیابند و دینشان را توضیح دهند. ایشان پرسید که شما، دین را چگونه تعریف کرده‌اید؟ گفتند که ما، دین را به یک امر قدسی تعریف کرده‌ایم، حتی اگر خدا نباشد. عرض بنده این است، یکی از تفاوت‌های جدی میان اسلام و فرهنگ شرقی، این است که خدای اسلام، خدا است. آن‌ها توحید ندارند که رکن مهمی است و وقتی این را نداشته باشند، سریع مصادره می‌شوند. علاوه بر این، اندیشه اسلامی شیعی، یک حکومت آرمانی مطلوب در آینده دارد که این حکومت حضرت مهدی (عج)، موجب می‌شود تا مادر فرآیند تاریخی نیل به آن، همواره نگاهمان به آینده باشد. **دکتر علی شریعتی** کتابی

به نام **انتظار فرهنگ اعتراض** دارد؛ یعنی زمانی که شما، انتظار دارید تا چیزی رخ بدهد، به وضع موجود اعتراض دارید. دنیای اسلام به این دلیل که خود افق داشت، وارد افق غرب نشد. دنیای شرقی غیراسلامی، درست به دلیل این که خدا نداشتند، در اندیشه غربی حل شدند و شرقی‌های غیرمسلمان، به نظر تنها پشتوانه‌شان خودشان بودند. در جهان اسلام، علاوه بر این که به ظرفیت حداکثری خود شخص برای حل مسائل دعوت می‌شود، به یک ظرفیت اصلی اما پنهان یعنی قدرت و اراده خداوند نیز اشاره می‌کند و حداقل فرهنگ غرب، به آن زودی که فرهنگ شرق را تسخیر کرد، نتوانست بر ما مسلط شود و در بعضی موارد، اصلاً و هرگز نتوانست. اندونزی ۳۵۰ سال مستعمره کشور هلند بود؛ این زمان، بسیار زیاد است که تمام منافذ فرهنگی یک کشور را ببندد. از زمانی که ایران به اندونزی ورود پیدا کرد، نتیجه عملی آن، این شد که در سال تعدادی از آن‌ها، عاشق این می‌شوند که به قم بیایند و طلبه شوند. در واقع، اندیشه‌های شرقی

از مختصات رنج می‌بردند که اولاً خدا ندارند یا خدای حداقلی دارند و ثانیاً دینشان، اجازه دوستی با کفار را می‌دهد.

ما امروزه با انسان مدرن مواجه هستیم و سؤال اساسی که به وجود می‌آید، این است که اسلام برای انسان مدرن، چه برنامه‌ای دارد؟ ما چه برتری نسبت به غرب داریم؟ این برتری برای انسان مدرن عصر ارتباطات، چه حاصلی دارد؟

یک زمانی می‌گوییم که در عصر مدرن، ما چه برنامه‌ای برای خودمان داریم و یک زمانی نیز می‌گوییم که برای انسان مدرن در این عصر، چه برنامه‌ای داریم؟ قبل از جواب دادن به سؤال شما، در ابتدا باید برنامه خودمان مشخص شود. ما در یک پایان نامه، امکان سنجی الگوی زیست اسلام مدنی ترکیه و اسلام سیاسی ایران، برای تحفظ بروج اسلامیت مسلمانان در عصر مدرن را بررسی کردیم. به عنوان مثال، مسلمانی که در اروپا زندگی می‌کند، اگر با شاخص الگوی مدنی زندگی کند، بهتر می‌تواند اسلام خود را تأمین

کند یا اگر با مدل اسلام ایرانی زندگی کند؛ در این پایان نامه، اشاره کردیم که انسان مدرن، چه ویژگی‌ها و شاخص‌هایی دارد. ما با وجود مقدماتی، به یکسری از شاخص‌ها رسیدیم؛ به عنوان مثال، گفتیم که انسان مدرن، عجل بوده و سرعت، یکی از مقدمات انسان مدرن است یا انسان مدرن، دیجیتال پایه است و به همین دلیل، اطلاعات او از بینشش بیشتر است، یعنی دینا دارد اما تفکر ندارد. انسان مدرن، پراعتراض و تنبل است و ترجیح می‌دهد با کار غیر سخت، پول در بیاورد. وقتی می‌گوییم اسلام برای انسان مدرن، چه کار کرده است، ابتدا باید مختصات انسان مدرن را استخراج کنیم و سپس، ببینیم که اسلام برای این مختصات، چه کار کرده است. در نبردهای تمدنی، باید یاد بگیریم بر روی ظرفیت‌های نسبی خودمان کار کنیم.

در جمعی بودیم که فردی آمد و گفت که شما، قائل به جن هستید؟ گفتیم بله قرآن سوره‌ای به این نام دارد. گفت که قبول دارید حضرت سلیمان در حکومت



این قدرت را داشته باشد و اگر این کار را انجام دهید، بسیاری از این پروژه‌های فرهنگی - که طلبه‌ها در جاهای مختلف کلید زده‌اند - بدون متولی نمی‌ماند و خودش حرکت می‌کند. ما این سرمایه‌ها را خرج و تولید نکردیم. مرحوم فاطمی نیا به نقل از آقای بهجت، نقل می‌کردند که ما ۳۰۰ نفر بوده و در درس آقای قاضی شرکت می‌کردیم که ۲۸۰ نفر، طی الارض داشتند و در آنجا، اگر کسی طی الارض نداشت، استثناء بود؛ این، کف سلوک عرفا است. **مرحوم خواجه عبدالله انصاری** در کتاب **صد میدان** خود، ۱۰۰ مرحله را برای این که سالک واصل شود، طراحی می‌کند. زمانی که

و حکومت اسلامی و تسخیر جن در حکومت فکر نکنیم؟ در مقام تبیین نظری می‌گویم که چرا ما، نباید از این ظرفیت استفاده کنیم؟ در مقام تبیین نظری، اگر بخواهیم امکان سنجی و نظریه‌سنجی ملازمات سرعت برای شهروند مدرن انجام دهیم، می‌گوییم که این خصوصیت سرعت، یکی از ویژگی‌های زمانه است. اسلام آمده و می‌گوید که من، به دلیل همین نظام اخلاقی، این امکان را می‌دهم تا طی الارض کنید که سرعتی بالاتراز این نیست. البته باورهایی چون طی الارض را به تئوری و برنامه تبدیل نکردیم، یعنی جوانی را تربیت کنیم که او نیزه ۵ سال دیگر،

بی نظیر خودش، از جنیان نیز استفاده می‌کرد؟ گفتیم بله. سؤال بعدی او این بود، قرآن که خود را کتاب جاوید، جامع و جهانی می‌داند، احکام و آیات آن، از جنس قضیه خارجی است یا قضیه حقیقیه؟ قضیه خارجی یعنی مصداق موردی و حقیقیه یعنی قابل تعمیم باشد. تناسب موضوع در قرآن اقتضا دارد که آیات و احکامش موردی نباشد و باید قابلیت تکثیر داشته باشد. در واقع، تناسب موضوع بر آیات قرآن دلالت می‌کند که آیات قرآن، قضیه خارجی نیست حتی اگر شأن نزول خاص داشته باشد. خوب، اگر قضیه حقیقیه باشد، چرا ما نباید برای ساخت دولت

این کتاب را مطالعه می‌کنید، می‌بینید که طی الارض، جزء منازل اول است و لازم نیست که شما، ۷۰ سال تهجد داشته باشید تا طی الارض کنید. ما برای توضیح این‌که برای انسان مدرن چه کار کردیم، یادمان نرود که این تکلیف را متوجه خودمان نکنیم که اسلام، زمانی اسلام است که بتواند برای انسان مدرن کاری بکند؛ زیرا قرار نیست که اسلام، به سراغ کسی برود.

به عنوان جمع بندی، به نظر شما در آینده نسبت بین فرهنگ شرق و غرب، به چه شکل خواهد بود (اینجا فرهنگ شرق به معنای عام در نظر گرفته می‌شود)؟

پس از سفر مطالعاتی که به اروپا داشتم، برای اعضای هیئت علمی دانشگاه خود، جلسه‌ای گذاشته و گفتم که مطالعات میدانی نشان می‌دهد که مردم اروپا، جزء کم فهم‌ترین مردم جهان هستند. همین الآن، اگر دانشمندان غیر غربی را که برای غرب کار می‌کنند، از آنجا خارج کنید، به یک سال هم نمی‌رسد که اروپا زمین می‌خورد و ویژگی بارز مردم اروپا، لات بودن آن‌ها است و

برداشت بنده، این است که غرب، یک کالبد مرده می‌باشد و ما، بی‌دلیل به آن دل می‌بندیم. آقای **برنارد لوئیس**، نویسنده آمریکایی مطرح می‌کند که اگر رسانه‌های اجتماعی، ۲۴ ساعت کار نکنند، آن زمان ابله‌ترین انسان کره زمین، به وضوح متوجه می‌شود که غرب، سال‌هاست که مرده و ما به مدد رسانه، به این کالبد مرده روح می‌دمیم. در واقع غرب، یک ظرفیت تمام شده است. زبان همیشه ناخودآگاه از درون حکایت می‌کند، لذا وقتی عاشق می‌شوید، شعر می‌گویید. عالم شما وقتی چیزی می‌شود، زبان و ذهن شما تفسیر آن عالم می‌شود. در همین سده اخیر، متفکران اروپا و آمریکا، شاید بیش از ۱۰۰ جلد کتاب درباره نیهیلیسم نوشته‌اند. شما در کل عالم اسلام، ۵ کتاب نیز درباره نیهیلیسم پیدا نمی‌کنید و ممکن است در ایران، ۷ و ۸ کتاب نوشته باشند که بگویند، نیهیلیسم چیست. زبان ما، بیانگر عالم ما است، پس اگر عالم شما، عالم انتظار باشد، زبانتان نیز اعتراض به زمین و زمان است. متفکر ما هیچ زمانی

به ذهنش خطور نکرده که نظریه پایان بنویسد، زیرا به یک حکومت جهانی معتقد است و ما، هیچ زمانی حال را پایان نمی‌دانیم. وقتی که **فوکویاما**، نظریه **پایان تاریخ** را نوشت و پایان علم، تاریخ و ایدئولوژی نوشته شد، آن‌ها که دارند این‌ها را می‌نویسند، واقعاً به یک پایانی رسیدند و بعداً برای خودشان نیز مسئله شد که منظور از پایان چیست؟ خوش‌بینانه‌ترین و خوش‌ذوق‌ترین ایده‌ای که برای نظریه پایان در غرب مطرح شد، به نظر بنده، این بود که منظور از پایان، این است که تمام بالقوه‌های وجودی مان را بالفعل کردیم و حتی اگر این باشد، یعنی شما فردا ندارید. غرب، پایان است و دیگر حرکت و فردا ندارد و دیروقتی می‌شود که مرده است. لذا طبیعی است که کیفیت عالم شرق در آینده، ابهام داشته باشد اما احتمالاً سقوط غرب، هیچ ابهامی ندارد، اما در شرق، آن چیزی که می‌ماند، اسلام است.